

نسبت و مناسبات دین و هنر

علی اکبر رشاد

اشاره: از نظر نویسنده، دین عبارت است از: «مدلول مجموعه‌ی گزاره‌های هستی‌شناسانه‌ی ساختارمند در باب جهان و انسان» و «مجموعه‌ی بایدها و نبایدها و شاید‌ها و نشاید‌های» مبتنی بر آن، که برای تکامل و تأمین سعادت ابدی بشر از سوی رب و مدبّر هستی تنزیل و تنفیذ شده است»، از نظر ایشان هنر نیز عبارت است از «بازآفرینی یا بازنمایاندن يك عين يا معنى به نحو كمال مطلوب آن»، هنرنسخه‌ی دوم خلقت و نسخه‌ی سوم هستی است، «چرا که هنر بازآفرینی حقایق است و از سنخ خلقت»، لهذا فطرت انسان با دین و هنر الفتی ذاتی دارد و هم از این‌رو میان دین و هنر نیز همگونگیها، نسبتها و مناسبات بسیاری هست.

تعریف دین و هنر، تقسیم جوهری و صوری هنر، تبیین نسبتها و مناسبات این دو مقوله، موضوع مقاله زیر است.

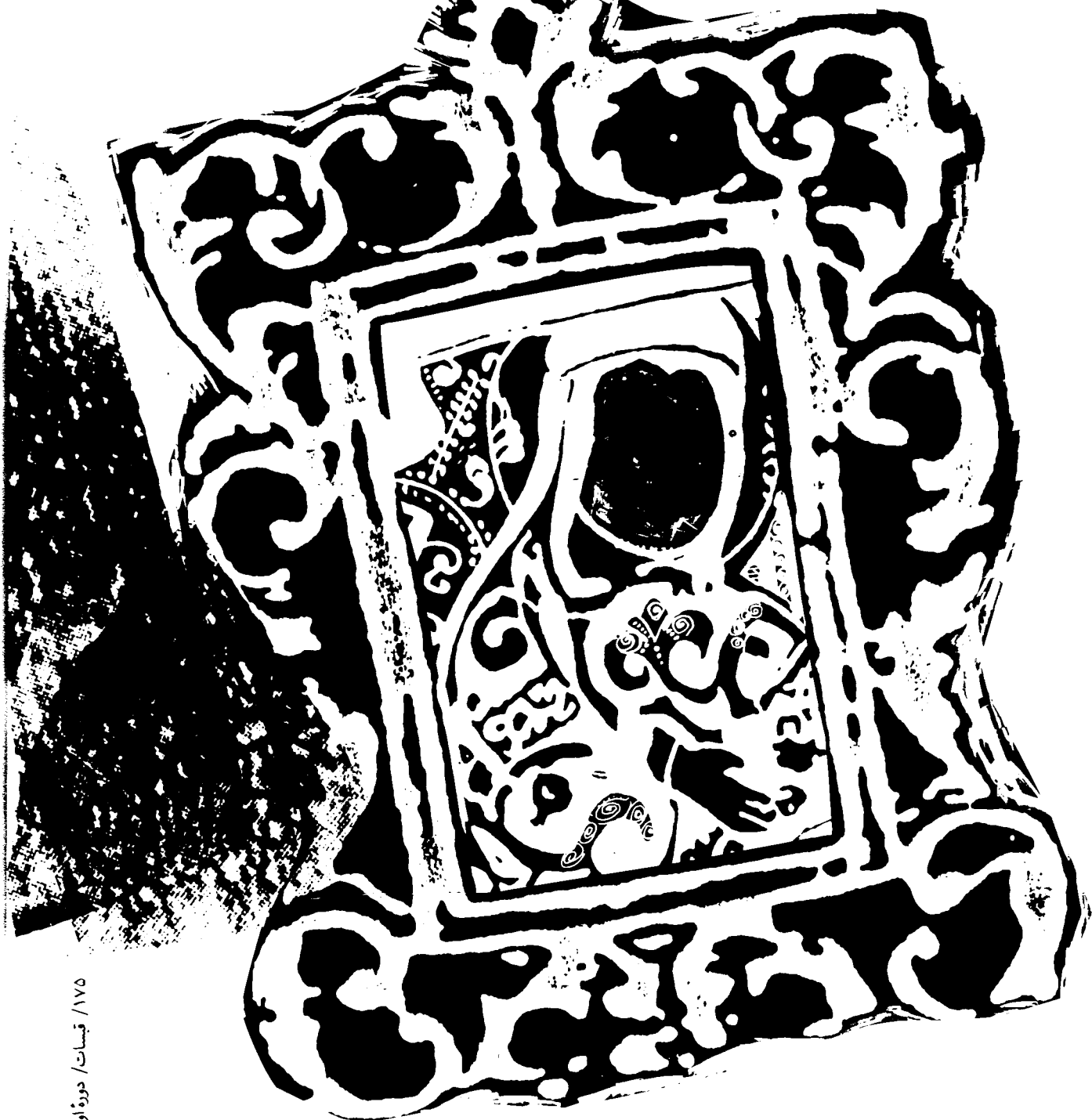
تعریف دین و هنر

برای تبیین نسبت و مناسبات دو مقوله‌ی مهم: دین و هنر، نخست باید از چیستی آنها سخن گفت، زیرا تا ماهیت آن دو روشن نشود، بحث از چسانی و چرایی روابط آنها نابجاست.

از آنجا که امروزه مباحث فلسفه‌ی دین، کلام و الهیات وسعت ویژه‌ای یافته، پیرامون تعریف دین، آراء و گمانه‌های فراوانی مطرح شده است. تعاریفی که مسلماً بسیاری از آنها با هم قابل جمع نیستند و احیاناً برخی با برخی دیگر در تضاد و تناقضند. من تعریفی را مطرح

می‌کنم که از موضع يك طلبه علم دین آن را قبول دارم، به نظر من، دین عبارت است از: «مدلول مجموعه‌ی گزاره‌های هستی‌شناسانه‌ی ساختارمند» در باب جهان و انسان، و يك «مجموعه‌ی بایدها و نبایدها» و «شاید‌ها و نشاید‌ها»ی مبتنی بر آن، که از سوی ربّ و مدبّر هستی برای تکامل و تأمین سعادت ابدی بشر، تنزیل یا تنفیذ گردیده است».

بخشی از دین عبارت است از مدلول مجموعه‌ای از گزاره‌هایی نظاممند در باره‌ی تفسیر هستی، حیات و تعریف انسان و حقایق تکوینی، با نگرشی الهی که التزام



مجموعه‌ی مقررات و احکام و ارزشها نیز بر آن تفسیر از هستی و حقیقت و مراتب وجود و تعریف روشنی از انسان مبتنی است، این تعریف دین و تدین. اما تعریف هنر، هنر نیز از جمله مقوله‌هایی است که برای آن تعاریف فراوانی مطرح شده است. شاید تعریف من از هنر با دیگر تعاریف منافات و مغایرت داشته باشد. به هر حال تعریفی است که با تدبیر و تأمل در ذهنم تنظیم کرده‌ام و قابل نقض و ابرام نیز هست. به اعتقاد من اثر هنری نسخه‌ی دوم خلقت و نسخه‌ی سوم هستی است، نسخه‌ی اصل هستی

قلبی بدانها سبب کمال انسان می‌گردد؛ و بخش دیگر دین نیز عبارت است از مجموعه‌ی ضوابط و آموزه‌های بایسته و شایسته که التزام رفتاری به آنها سعادت دنیاوی و عقابوی بشر را تضمین می‌نماید، این مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌ها ساختارمند و با هم مرتبط و مترتب نیز هستند. و دین غیر از متون دینی و تدین است.

متون دینی حاکی از دین است و تدین عبارت است از اعتقاد قلبی به آن تفسیر از تکوین و سعی بر همگونی با حقیقت هستی، از رهگذر التزام عملی به آن بایسته‌ها و شایسته‌ها.

محمل هنر به قلوب مردم راه گشوده است و بدین سبب دیندار، دین دار و وامدار هنر است. روزگاری که دم از تشیع و علویت زدن بسیار دشوار می نمود و نسوعی جانبازی تلقی می شد، شاعر به زبان هنر نام علی و آل علی و ارزشهای علوی را مطرح می کرد و به شیعه بودن خود مباحثات می کرد. البته استخدام هنر اختصاص به اسلام و ایران ندارد، یهودیت و مسیحیت و دینواره‌ها نیز هنر را فراوان به خدمت گرفته‌اند.

هنر نیز دین را به استخدام خود درآورده است، ماندگارترین شاهکارهای هنری بشر در بستر دین خلق شده. ماندگاری، شیوع، و محبوبیت هنر در طی قرون، مرهون مضامین دینی است. بسیاری از تابلوهای معروف دنیا به اعتبار دین و اخلاق ماندگار شده اند و در قلوب جای گرفته‌اند. هنر لائیک ماندگار نیست، چون نمی‌تواند در همه‌ی عصرها و همه‌ی نسلها با فطرت مردم ارتباط برقرار کند، بنابراین واپس خورده و فراموش می‌شود. اما هنری که با مضمون و جوهر دین آمیخته است دین را به استخدام خود درآورده، با فطرت انسانها پیوند مضاعف برقرار کرده، با باورهای عمیقی که مردم با آن زندگی می‌کنند گره می‌خورد و ماندگار می‌شود. بزرگترین مجموعه‌ها و کارهای عظیم هنری، در خود آمیزه‌ای از دین دارند. اگر دین نبود هنر شکوفا نمی‌شد و جاوید نمی‌ماند.

۵. نسبت دیگر دین و هنر این است که دین حکم‌ساز و تصحیح‌کننده‌ی خط هنر است. دین به مثابه‌ی میزان و ضابط عمل می‌کند و هنر موضوع حکم دین قرار می‌گیرد. دین حکم است هنر متعلق حکم، برخی مانند اسلام هم حکم الزامی دارند هم حکم ارزشی و احسانی اما برخی دیگر مانند مسیحیت و بعضی دینواره‌ها سعی می‌کنند با احکام اخلاقی و احسانی به دین جهت بدهند که البته کفایت نمی‌کند.

متأسفانه در حوزه‌ی احکام بازدارنده و وادارنده هنری اسلام نیز کار درخوری نشده است! اهل فقه و فکر و فلسفه، که باید احکام معرفتی و ایدئولوژیکی صادر کنند و ضابطه‌گذار باشند، کار شایسته‌ای نکرده‌اند، بعضی از فقها می‌گویند: از من مسأله پرسید تا جواب بدهم. تا در مورد هنر موسیقی و نمایش و نقاشی و ... از من پرسند چیزی نمی‌گویم. یعنی اگر فقیهی در مورد هنر حرفی نیز

حق تعالی است نسخه‌ی دوم آن فعل حق بویژه انسان است فقراتی مانند: «كنت كنزاً مخفياً وأحببت ان أعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»، «فتبارك الله احسن الخالقين» و «خلق آدم علی صورته» و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل فی الارض خلیفة» بر این مدعا دلالت دارد. هستی آفریده‌ی حق است آدم خلیفه‌ی خدا و خداگونه است و هنر آفریده‌ی خلیفه‌ی خداست، که «هو الله الخالق الباری المصور، له الاسماء الحسنی، سبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم». هنر عبارت است از «باز آفرینی یا بازنمایاندن يك عين یا معنی به نحو کمال مطلوب آن». هنر پدیدار کردن و نمایش یا خلق و ابداع است. هنر گاهی آفرینش ابتدایی، گاهی بازآفرینی و گاهی بازنمایاندن وجه حقیقی يك حقیقت است. هنرمند خالق، پدیدآورنده و باز آفرین است؛ هرآنچه موضوع این آفرینش و خلق است، حقیقتی است که کمال مطلوبی دارد. اگر آن آفریده در جهت کمال مطلوب باز آفرینی شد، هنرمندانه است و بازآفرینی هر اندازه به کمال مطلوب و به حقیقت متعلق هنر نزدیکتر بود، هنری‌تر است.

سر اینکه زیبایی و هنر، و زیبایی‌شناختی و هنرمندی به هم پیوند خورده‌اند این است که هر چیز هر قدر به کمال نفس‌الامری و مثالی خود نزدیکتر باشد، دلپذیرتر و زیباتر می‌نماید، بدین سبب زیبایی چیزی جدا از کمال نیست. پس اگر بازآفرینی چیزی به حد کمال و یا در جهت کمال مطلوب آن بود مماثل او یا قریب به حقیقت هستی او آفریده شده است و زیبا نیز به نظر می‌آید.

انواع هنر

هنر را می‌توان به اشکال گوناگون و براساس مناطات مختلف تقسیم کرد، البته با اندکی تسامح.

در اصول فقه بحثی مطرح است تحت عنوان «صحیحی و اعمی»: برخی از اصولیون می‌گویند: اصطلاحات عبادی فقط به مصداق صحیح آن باید اطلاق شود، بعضی دیگر از اصولیون معتقدند اصطلاحات شرعی، هم بر مصداق صحیح هم بر مصداق فاسد قابل اطلاق است. مثلاً نماز حتی اگر فاسد باشد می‌توان گفت صلات. پس واژه‌ی «نماز» را هم به نماز صحیح هم به نماز فاسد و باطل می‌توان

اطلاق کرد. مثلاً واژه‌ی حج شامل مصداق صحیح و مصداق غیر صحیح است. به دسته اول اصولیون می‌گویند صحیحی به دسته دوم می‌گویند: اعمی. در اینجا ما نیز قصد داریم درباره‌ی هنر و در تعریف هنر از سر تسامح اعمی بشویم. یعنی هنر را اطلاق می‌کنیم به هنر با تعریف پذیرفته شده و انواعی از هنر که دیگران آن را هنر نامیده‌اند. چرا که ممکن است دیگران هنر را منحصر در مصادیق تعریف ما ندانند.

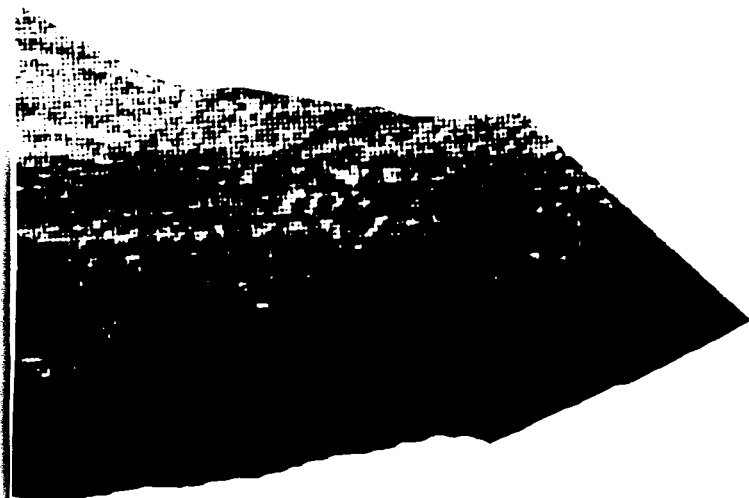
من نمی‌خواهم بگویم حقیقتاً مقسم و جنس مشترک و قدر جامعی برای اقسام و انواع هنری که عرض می‌کنم وجود دارد زیرا برخی از اقسام را دیگران هنر می‌نامند ما آنها را هنر نمی‌دانیم. به هر حال با تسامح باید این نوع تقسیم‌بندی را ارائه دهیم.

هنر را اینجا از دو جهت تقسیم می‌کنیم: یکی از حیث ساختار و صورت، دیگر از حیث جوهر و سیرت.

هنر را از نظر ساختاری به هنر فطری و هنر صناعی تقسیم می‌کنیم: هنر فطری هنری است که از فطرت برخاسته همساز با فطرت است و هنر صناعی هنری است که به تصنع پدید می‌آید. هنر فطری دل‌انگیز و روح نواز است. اما هنر صناعی تنها هوس‌انگیز است حس‌نواز یعنی: ارضاء‌کننده‌ی حواس انسان است. هنر فطری اکتشافی است و هنر صناعی اکتسابی.

از نظر جوهر نیز هنر را به هنر قدسی، و هنر مذهبی و هنر دنیوی تقسیم می‌کنیم.

هنر قدسی، هنر شهود و اشراق و قرب است. هنر مذهبی هنر شریعت است، شریعت ظاهری، و هنر دنیوی هنر شهوت است و هوس. هنر قدسی افاضی است و جز در ظرف هنر فطری در نمی‌گنجد، هنر قدسی حکمی است نه خیال‌پردازانه، حقیقت‌شکار و نهادگراست و نمودپرداز، تجدید عهد نخستین است و نه گره خوردن به ماده و وفاداری به هیوط، سلوک است و نه رکود، پس هنر قدسی سنتی نیست، و این است معنی تعبیر دقیق و عمیق حضرت امام (س) که فرمود: «هنر دمیدن روح تعهد در انسانهاست». جوهر هنر قدسی، عبارت است از قرب الهی و ره یافتن به ورای ماده. هنر قدسی، قربی گره زدن ناسوت به ملکوت است، هنر قربی شهود هستی از سر شیدایی است، اما هنر مذهبی و دینی هنری است که موضوع و متعلق آن دینیات است و ممکن



است قریبی باشد و ممکن است مقرب نباشد، منظوم هنر دینی مصطلح و متعارف است، اینجاست که يك فیلمساز می‌تواند راجع به دین فیلم بسازد، از دین و راجع به دین سخن بگوید، اما - اگر هنر او قریبی و قدسی نبود - تأثیرگذار هم نباشد؛ در این حال ممکن است فیلم از لحاظ صناعی و از حیث تکنیک در حد بسیار قوی باشد، اما روح مخاطب از آن متأثر نشود، عاطفه‌ی او اثر پذیرد اما جانش هرگز! چرا که این هنر صرفاً دینی است یعنی به لحاظ موضوعش منسوب به دین است، اما قریبی نیست و روح ندارد. که هنر قریبی و قدسی روح دارد. برای هنر قریبی، به لحاظ فنی و منطقی نتوانید تعریف و مشخصه‌ای برای آن بیان کنید، اما وقتی دیده یا می‌شنوید درمی‌یابید که قریبی است.

مرحوم علامه شهید مطهری در مورد حافظ تأملاتی دارد - که متأسفانه خام و پرداخته نشده منتشر شد - که با جسارت تمام، اشعار حافظ را طبقه بندی کرده: برخی را شعر عادی خوانده، گروهی را مصبب عشق مجازی دانسته که هیچ ارتباطی با عرفان ندارند و دسته‌ای دیگر را متعالی نامیده، این طبقه‌بندی برحسب جوهر است نه برحسب صورت. زیرا در همه طبقه‌ها صناعات یکی است، واژه‌گان همه حافظانه است، واژه‌هایی نظیر: جام و باده و می، چشم و خال و ابرو، یار و رقیب و شاهد، عشق و شیدایی و سودا و... به کار رفته و نوع اصطلاحات عشق مجازی و عشق حقیقی مشترکند اما، در حد اشتراك لفظی، ولی شما وقتی غزلها را می‌خوانید می‌فهمید که يك غزل عرفانی، شهودی است اما غزل دیگر مادی و مجازی است. هر هنری اگر قدسی بود هرچند که از لحاظ تکنیک ضعیف باشد، روح را متأثر می‌کند.

بعضی از فیلمهایی که اوایل انقلاب ساخته می‌شد، بسیار ابتدایی بود فیلمسازان آنها نیز آماتور و مبتدی بودند و امروز بسیار چیره‌دست شده‌اند. اما با دیدن دو فیلم از يك هنرمندی که صفای سابق را از دست داده باشد، درمی‌یابید که از آن فیلم بی‌تکنیک و ضعیف تا چه حد متأثر می‌شوید، و از این فیلم هنری ممتاز و برجسته که بارها نیز در جشنواره‌ها جایزه گرفته است به چه اندازه! البته فیلم امروز او شما را شگفت‌زده می‌کند و جلب آن می‌شوید، اما ایمان ایجاد نمی‌کند و بر نمی‌انگیزد چون جان در کالبد ندارد! شما را جلب می‌کند اما جذب

نمی‌کند. در حالی که فیلم ساده و ابتدایی دیروزی او هنوز هم برای همه‌ی اقشار جاذبه‌ی خاصی دارد. در مورد عاشورا و واقعه‌ی کربلا شعرهای بسیاری سروده شده به چه علت مجموعه‌ی دوازده بند محتشم کاشانی در بین اشعار خود او حتی و اشعار همه‌ی شعرا، می‌درخشند؟ این شعر روح خاصی دارد! از لحاظ صنایع شعری، اشعار قویتر از دوازده بند محتشم بسیار سروده‌اند اما هیچ يك از قوه‌ی تأثیرگذاری آن برخوردار نبوده است، شعر «علی ای همای رحمت» مرحوم شهریار از شعرهای متوسط اوست. اما چه گوهری در متن آن است که بدین حد پذیرش یافته، جز اینکه این قطعه قدسی است! پس هنر قدسی، هنری است که جوهر الهی و منشأ اشراقی دارد در حالی که هنر دینی صرف، هنری است که مثلاً موضوعش دینی است و می‌تواند قریبی نباشد و لذا تأثیرگذار هم نباشد.^۲

هنر دنیوی نیز هنری است که تنها از مطلع و منشاء شهوت برخاسته باشد. این هنر موجب التذاذ شهوانی است و فقط حس و غریزه را اشباع می‌کند.

هنر دنیوی نامشروع یا لغو است، اما عدل مشروع نیز دارد که دینی یا بالاتر از آن قدسی است، این نکته حقیقت عمیقی است قابل تأمل و تحقیق.

برخی از انواع هنر مذهبی صرف ممکن است حتی نامشروع باشد. می‌توان قرآن را هنرمندانه تلاوت کرد به نحوی که مشروع نباشد و می‌توان هنرمندانه تلاوت کرد اما به صورتی که قدسی و قریبی باشد و آنگاه که آوای تلاوت از پنجره به کوچه می‌تابد، همه جذب شوند و درجا متوقف بشوند مانند تلاوت امام سجّاد علیه السلام.

اکنون پس از تعریف دین، هنر و تقسیم فی الجمله‌ی هنر، مسأله‌ی نسبت دین و هنر را مطرح می‌کنم:

نسبت دین و هنر

میان دین و هنر مجموعه‌ی مناسبتها و نسبت‌هایی هست که بسیار قابل بحث است. دین حقیقی و هنر اشراقی و قریبی (که مصداق حقیقی و صحیح هنر نیز همین است) خویشاوندیها و همگو نگیهای بسیاری با هم دارند:

۱. هنر راستین و دین راستین هر دو منشأ ماورایی و اشراقی دارند. هنر راستین آن است که با پل اشراق به

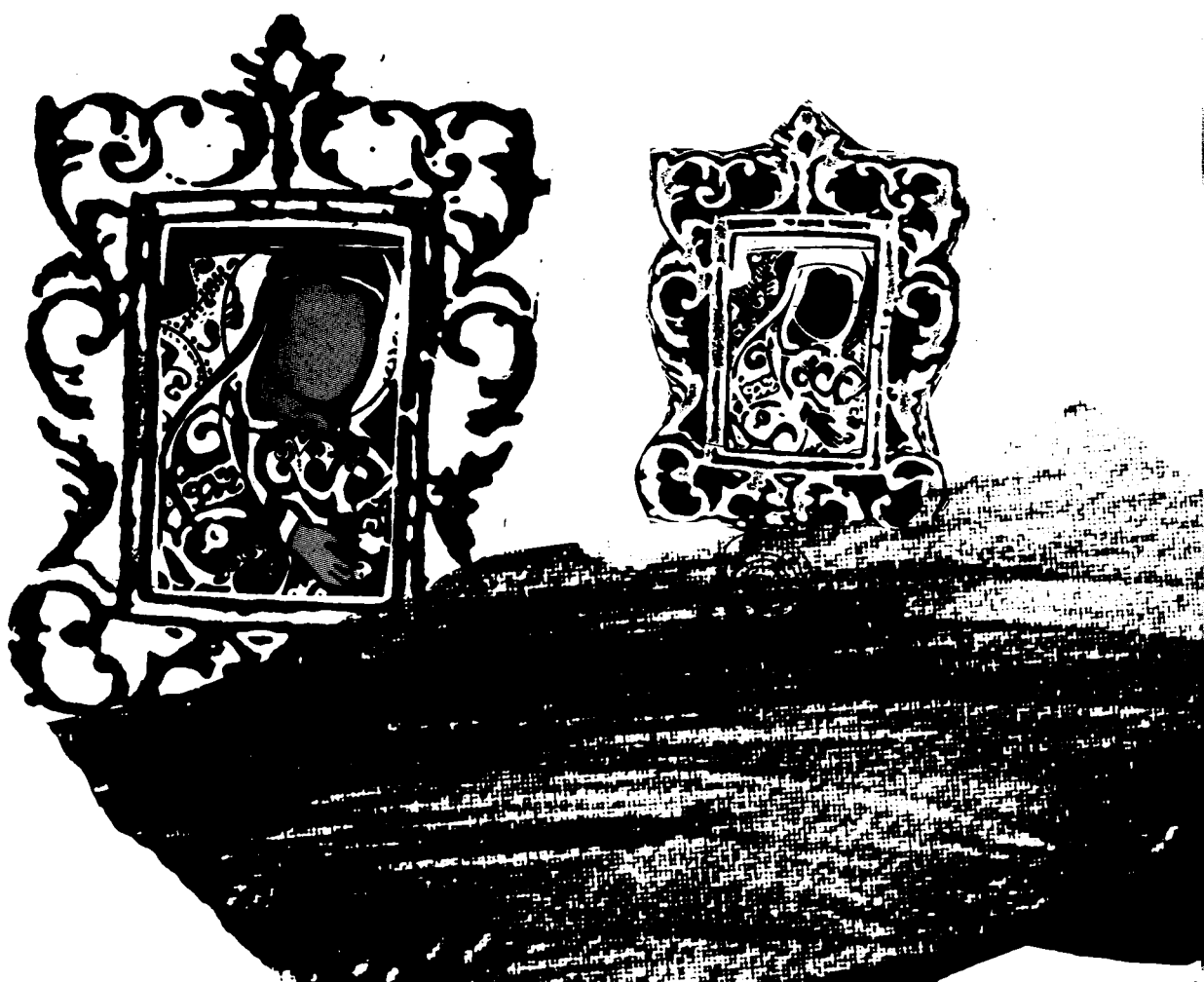
کانون وحی وصل باشد. دین نیز از همان کانون نشأت گرفته است و از این همگونی نتیجه می‌گیریم که هنر، اگر هنر راستین باشد هرگز ممنوع و محرم نیست، که ان‌الله جمیل یحب الجمال.

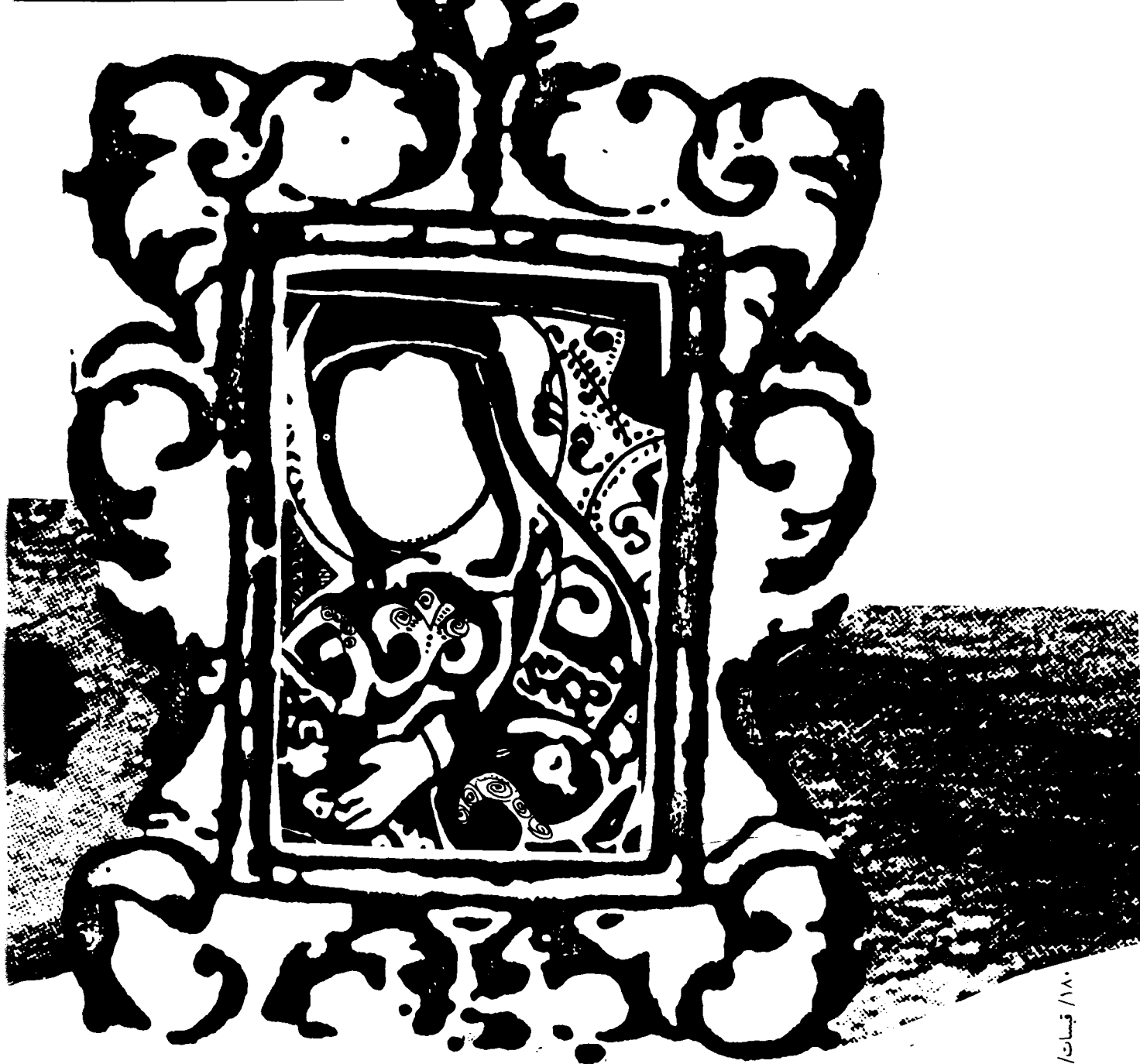
۲. دین و هنر، هر دو حقیقی هستند نه اعتباری. متأسفانه در سالهای اخیر در ایران ترهات و اباطیلی را به نام و درباری دین و هنر مطرح می‌کنند که موجب مخدوش شدن اذهان شده است و جای بحث بسیار دارد. نه دین نوعی فولکلوریک، و مجموعه‌ی اسطوره و سنتها، یا دریافته‌ها و تجربه‌ی شخصی و... است و نه هنر اعتباری و خیالی. چنانکه گفته شد دین به کانون وحی و آگاهی در هستی متصل است. هنر نیز عبارت است از باز آفرینی، بازنمایاندن و بازگویی حقایق کماهی است و پس موضوع و متعلق هنر نیز حقیقت است. بنابراین هنر، خیال و اعتبار و عاطفه نیست. و چون دین نیز عبارت است از تفسیر هستی و مجموعه‌ی تشریعیات و تحسینیات مبتنی بر تکوینیات، واقعیت دارد. حقیقت این دو مقوله متأثر از برداشت ما نیست. بلکه آن دو آنگونه که هستند، هستند.

۳. هنر راستین و دین حقیقی هر دو از جنس نیازهای فطری و روحانی انسان و سازگار با فطرت انسانند. هنری که حس و طبیعت انسانی را اشباع می‌کند هنر صناعی و دنیوی، و هنری که روح و فطرت را سیراب می‌کند هنر فطری و قدسی است.

دین و هنر راستین نیازهای فطرت و روح را پاسخ می‌دهند به همین دلیل هر دو همزاد و همزیست انسانند. همگونگی دیگر دین و هنر در این است که به اقتضای از جنس فطریات بودن هر دو، مخاطبشان نیز فطرتهای نیالوده و دست نخورده است، هر دو به لسان فطرت سخن می‌گویند، هر آنکو فطرتش مسخ شده باشد جذب دین و هنر نمی‌شود، آنکه دین را نمی‌فهمد و آنکه هنر را نمی‌چشد باید عیب را در خویش جستجو کند که نقص در قابلیت قابل است!

اینکه دین و هنر، زمان، مکان، ملیت، نژاد، طبقه نمی‌شناسند، دلیل فطری بودن آنها است، ماقبل و مابعد تاریخ هیچ ملتی را نمی‌شناسیم که مطلقاً از دین و هنر جدا افتاده باشد، اگر قومی از دین و هنر حقیقی نیز فاصله گرفت به مصداقهای دروغین آنها گرایش پیدا کرد!





به تعبیر مرحوم اقبال لاهوری مارکسیسم يك دين دروغين

است:

دين آن پيغمبر حق ناشناس

بر مساوات شكم دارد اساس

دين محرف، دين بشر ساخته، دين دروغين است، هنر

دنيوی هنر شهرت هنر كاذب است و انسان نيز گهگاه به

خطا به جای اشباع فطرت به اشباع طبيعت رضا می دهد

و دل خوش می کند!

در لسان دين درباری انواع مقوله های هنری، دو

دسته قضاوت وجود دارد: مثلاً در مورد شعر، از سویی

گفته می شود: «من قال فينا بيتا فله بيت في الجنة» هر كس

جنس فطرت است، جدای از دین نیست و هنری است که موجب قرب می‌شود و کار دین را می‌کند اگر هنر قدسی نبود و دنیوی بود، دستمایه آن هوس است؛ پس ابزار هوسبازان و مایه اشباع هوس و موجب گناه و معصیت خواهد بود.

بنابراین نخستین هنر هنرمندِ شرع مدارِ متعهد، بازشناسی و تفکیک هنر قدسی و هنر مشروع و هنر راستین، از هنر محرم، هنر نامحرم و هنر هوس است.

وظیفه‌ی هنرمند حقیقی، کشف هنر حقیقی فطری و هنر قدسی است، وظیفه‌ی او کشف آن چیزی است که پس از انقلاب - به رغم نوسانات و فراز و نشیبهای زیاد - در عرصه‌های گوناگون هنری به دست آوردیم. و سپس گاهی از دست دادیم! در عرصه‌ی سینما، حرکتی پدید آمد و پس از مدتی افول کرد! چون عناصری که می‌توانستند به آن جریان تداوم ببخشند، متأسفانه به هنر هوس پناه بردند! خوشبختانه در شعر، نقاشی، طراحی، طنزنگاره، طنزنویسی هنوز جریانهای زلال ادامه دارد؛ گرچه رضایت‌بخش نیست. در برخی از مقوله‌های هنری، خط خاصی را کشف کرده‌ایم و همین کشف موجب حرکت صحیح آن شده. اگر چه تعداد تدیس تراشان و پیکره‌نگاران، طراحیان، شاعران، قصه‌پردازان و سینماگران قدسی و قریب کم‌اند اما در هر حال، در این عرصه‌ها نشانه‌های امیدزا و نویدبخشی به چشم می‌خورد، و افق در پیش روشن می‌نماید.

۴. دین و هنر با یکدیگر نسبت استخدام متقابل دارند. هر یک از این دو به نحوی، دیگری را استخدام می‌کنند.

در طول تاریخ، دین، هنر را به مثابه‌ی محمل و ابزار نفوذ استخدام کرده است. بخش چشمگیری از نفاذ دین در قلوب مردم، از استخدام هنر توسط دین نشأت می‌گیرد. دین با ابزار هنر، در دلها جای می‌گیرد. نمونه‌ی بارز این ادعا، استخدام گسترده‌ی موسیقی در مسیحیت مغرب زمین و استخدام ادب و خط برای دین در مشرق زمین است. گاه با فرهنگ مسجد و زبان رسمی دین نمی‌توانیم با بسیاری از مخاطبین، صحبت کنیم با ادبیات پیش می‌رویم، زبان فارسی خصوصاً در ایران، همواره به مثابه‌ی ابزار برنده‌ای در خدمت دین بوده است. در ایران، از هزارسال پیش به این سو، دین در



در شأن ما (اهل بیت) يك بيت شعر بسراید، بیتی و خانه‌ای در بهشت می‌سازد. از سوی دیگر نقل شده است: درون آدمی به چرك آکنده باشد، بهتر از آن که به شعر! این تعبیر نفرت‌انگیزترین تعبیر از شعر است! درخصوص هنر موسیقی، نقاشی، نمایش و مقوله‌های هنری دیگر نیز امر بدین گونه است. این دوگانگی در قضاوت، بازمی‌گردد به همان دسته‌بندی جوهری هنر. شعر می‌تواند فطری قدسی باشد و دوشادوش وحی به کانون حیات و هستی گره بخورد و از آن الهام بگیرد، که «ان من الشعر لحکمة» و «ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب والحکمة»، اگر هنر قدسی بود از

برای گفتن دارد، اظهار نظر نمی‌کند. چگونه ممکن است دینی در جامعه حکم کند اما از هنر سخن نگوید و تکلیف هنر را روشن نکند؟ بعد از انقلاب جز سلسله بیاناتی که از امام (ره) و مقام معظم رهبری - که کم و بیش در حد زمان در مقوله‌ی هنر با دیدگاه جامع فقهی فکری اعلام نظر فرموده‌اند - بحث علمی، کاربردی و موضوع شناسانه‌ای در حوزه‌ی هنر نداریم! و برخی اظهارات شاذگرایانه و تبلیغاتی نیز از سوی برخی صورت گرفته که ارزش علمی ندارد.

۶. از نسبت‌های دیگری که بین دین و هنر وجود دارد، می‌توان به نقش دین در انگیزش آدمی در پیدایی و پویایی و کمال هنر اشاره کرد. با بررسی در تاریخ هنر با انواعی از هنر مواجه می‌شویم که بین ما مسلمانان و دیگر ادیان توحیدی و یا مسلک‌های دینواره بشر ساخته (مثل بودیسم و هندوئیسم که شاید ریشه‌های اشراقی داشته باشند اما ریشه وحدانی آنها ثابت نشده است) رایج است که آنها را هنر دینی یا هنر آیینی باید نامید چون اینها از رهگذر آداب دینی، و آیین‌های مسلکی پدید آمده، قداست یافته و رواج و رونق و کمال پیدا کرده‌اند.

سماح که نوعی رقص توأم با آواها و آوازهای خاص است که در استخدام شرقانیت قرار دارد - نمی‌گوییم در استخدام وحدانیت - از این دست است، انواعی همچون تعزیه، داستان‌سرایی، تلاوت، روایت و امثال آن، نیز از همین نوع‌اند.

۷. نکته دیگری در باب نسبت دین و هنر قابل ذکر است آن است که بی‌آنکه دین به غرض اولی درصدد آموزش هنر باشد، ظرائف و صنایع بسیاری را به طور استطرادی به انسان آموخته و سبب پیدایش یا کمال هنر گردیده است. متون دینی بویژه قرآن، انواع هنر و صنایع همچون شعر، قصه، نمایشنامه، نثر مسجع و دیگر قالب‌های ادبی را در حد اعلای آن اعمال کرده و از این رهگذر صنایع برین و کمالی این هنرها را تعلیم داده که برای هنرمندان الهام‌بخش است. قرآن ۵۲ قصه را بیان کرده که نکات تکنیکی قصه و نمایش به دقت در آنها ملحوظ شده است. بین این قصه‌ها، قصه‌ی یوسف که احسن القصص نامیده شده جامع‌ترین آنها است. این سوره داستان حضرت یوسف را در بیست پرده با رعایت تمام نکات نمایشنامه‌نویسی مدرن امروز، بازگو کرده

است.

در مورد ابعاد و زوایای قرآن گفته‌اند: که قرآن به بوستان می‌ماند. هرکس می‌تواند از زاویه‌ای به آن وارد شده و بهره‌ی خاص خود را کسب کند. عکاس می‌تواند از مناظر آن عکس بگیرد، عطرساز از عصاره‌ی گل‌های آن عطر بسازد، داروساز از برگ‌ها و گیاهان آن دارو بسازد و گیاهشناس مطالعه گیاهشناسانه بکند و... هرکس با هر دیدگاهی به اقیانوس قرآن وارد شود با دست‌های پرگهر بیرون خواهد آمد.

قرآن مملو از حرف‌های بکر و طرح‌های نو است. در توصیف بهشت زیباترین الگوی معماری، شهرسازی و بوستان پردازی را ارائه می‌دهد. و حتی دل‌انگیزترین نمونه‌های دکورسازی را می‌آموزد و مبدع هنرها و ظرائفی که حتی به ذهن انسان خطور نمی‌کرده شده است، همین قابلیت در احادیث هم به چشم می‌خورد. اگر داستان يك معراج را بررسی کنید، خواهید دید که این داستان يك نمایشگاه عظیم علوی و عرفانی و شرقانی است. داستان معراج، از آغاز عروج از مسجدالاقصی تا پایان، به مثابه‌ی يك دوره عظیم آموزشی است، رسول خدا مفاهیم معراج را در حدی مردم قادر به درك و تحمل آن بوده‌اند بیان کرده و قطعاً بسیاری از مسائل را که از درك مردم فراتر است، بازگو فرموده است.

زمانی در دانشگاه تهران بحثی در مورد هنر نمایش در قرآن مطرح کردم، برخی اساتید فن نمایش گفتند: ما از این همه سخن که قرآن درباره‌ی هنر قصه و نمایش و نکات فنی و ادبی در این زمینه دارد شگفت زده شدیم! و از این که با وجود این سرمایه‌ی عظیم چرا به سوی نمایش و قصه‌نویسی غربی روی داریم بسیار اظهار تأسف کردند. و می‌گفتند: مصداق «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد» شده‌ایم!

پی‌نوشتها:

۱. این مطلب که می‌تواند در حوزه‌ی مباحث فلسفه‌ی دین و فلسفه‌ی هنر قلمداد شود متن ویرایش شده سخنرانی آقای رشاد در جمع هنرمندان سینما و تئاتر است که در سال ۱۳۷۳ ایراد شده است.
۲. در پنجمین جشنواره‌ی شعر و قصه‌ی طلاب حوزه‌ها، سخنرانی زیر نام: «شاخص‌های جوهری هنر قرربی» القاء کرده‌ام که تفاوت هنر مذهبی و قدسی و گمانه‌های دهگانه‌ای را که برای دینی و قرربی بودن هنر قابل ذکر است مطرح و مناظرات قطعی هنر قرربی را تشریح کرده‌ام.